

다울 현대 판타지 장편소설

PAPYRUS NOVELS COLLECTION



# 나 혼자만 레벨업

Ragnarok

راز رگناروك

ترجمہ : واٹو

PAPYRUS  
파피루스



## دنیای انیمه

---

عنوان و نام پدید آورنده: دائول

مشخصات گروه ترجمه: دنیای انیمه

ترجمه فارسی لایت ناول تکرو: رگناروک

مشخصات ظاهری: ۱۲ صفحه

عنوان اصلی: 나 혼자만 레벨업: 라그나로크

موضوع: وب ناول – رمان های شرقی



تک‌رو: رگناروک  
دائول

ترجمه: Rasoul\_AK  
ویراستار: Red.Head  
صفحه آرا: hamedf  
هماهنگی: Red.Head  
بازخوان: hamedf

---

دنیای انیمه AnimWold |



[@AWnovel](https://twitter.com/AWnovel)



[@AW Manga](https://twitter.com/AW_Manga)

پیش رو  
نگار و

## قسمت ۱۳۵

گورستان ازدهایان جایی بود که سونگ جین وو «فرمانروای سایه‌ها و پادشاه مردگان» با آنتارس<sup>۱</sup> «پادشاه ازدهایان و فرمانروای نابودی» جنگ نهایی را انجام داد. آنتارس قوی‌ترین هشت فرمانروایی بود که از تاریکی آغازین متولد شده بودند و تنها کسی بود که به اندازه‌ی کافی قدرتمند بود تا بتواند فرمانروای سایه‌ها را شکست دهد. او تجسم نابودی بود. حتی اگر به قیمت نابودی خودش تمام می‌شد، حاضر بود جنگی پر از خون‌ریزی، فریاد، جنون و نابودی به راه بیندازد.

با این حال، او در نهایت به جین وو باخت و ارتش نابودی‌اش توسط ارتش سایه‌ها جذب شد. در نتیجه، بعدی که زمانی به عنوان دنیای ازدهایان شناخته می‌شد، اکنون تنها پر از اجساد در حال تجزیه‌ی ازدهایان بود که به خاکستر تبدیل شده بودند و روح‌هایشان گرفته شده بود. مقدار عظیمی از این خاکستر از طریق شکاف‌های ابعادی مختلف نشت کرد و حتی بخشی از آن به جنگل پژواک رسید، جایی که چندین شکاف ابعادی وجود داشت.

با نگاه به گذشته، تقریباً یک معجزه بود که هه‌این و کایسل از میان شکاف‌های ابعادی متعدد به این مکان رسیده بودند. اگر به بعد دیگری می‌رفتند، ممکن بود کایسل هرگز قدرتش را بازیابی نکند و محکوم به نابودی می‌شد. به لطف شانس باورنکردنی، ازدهای سایه به محض

---

<sup>1</sup> Antares

ورود به برف‌های خاکستری احساس کرد که قدرتش شروع به بازسازی می‌کند و سرعت بهبودی‌اش با عمیق‌تر شدن در جنگل پژواک، جایی که برف سنگین‌تر می‌بارید، افزایش یافت.

هه‌این به این فکر کرد که اگر وارد گورستان اژدهایان شوند چه اتفاقی خواهد افتاد.

«شاید کایسل بتونه همه‌ی قدرتش رو برگردونه.»

[موافقم.]

«اگه چا چا میره، منم میرم!»

«ها؟»

سیرکا ناگهان وارد بحث شد و خودش را به بازوی هه‌این چسباند و به او خیره شد.

«دفعه‌ی پیش اون رو تنها گذاشتم و به خاطرش نزدیک بود از حمله‌ی قلبی بمیرم. از

این به بعد، هر جا که بره، منم با اون میرم.»

[سیلاد به راحتی اجازه می‌دهد.]

سوهو گفت: «یه لحظه صبر کن! تو نمی‌تونی همین‌طوری اجازه بدی.» از این که سیلاد

ناگهان این حرف را زده بود، تعجب کرده بود.

سوهو تازه بعد از سال‌ها مادرش را دیده بود، اما به نظر می‌رسید به همین زودی از هم

جدا می‌شدند و حالا مادرش قصد داشت به بُعدی کاملاً متفاوت برود. او امیدوار بود از شکاف

ابعادی در قلب جنگل پژواک استفاده کند تا مستقیماً به گورستان اژدهایان دسترسی پیدا کند.

هه‌این گفت: «مطمئنم یه جایی اون‌طرف، سیاهچالی پر از خاکستر اژدها وجود داره. اگه

فقط بتونم بهش دسترسی پیدا کنم، قدرت کایسل خیلی سریع‌تر برمی‌گرده.»

سوهو پاسخ داد: «موافقم. اما اگه این‌طوره، باید من رو هم با خودت ببری.»

## تکرور گناروک

هه‌این محکم گفت: «نه. نمی‌تونم اجازه بدم. تو باید به کره برگردی. کی می‌دونه چه وقت یکی دیگه از پیروان ایثاریم ظاهر می‌شه؟ تو باید اون‌جا باشی تا جلوشون رو بگیری، چون پدرت دیگه این‌جا نیست.»

«اما ممکنه یه پیرو اون‌جا هم ظاهر بشه.»

«و چرا این باید مشکلی باشه؟»

چشمان هه‌این باریک شد و لبخندی مطمئن روی صورتش ظاهر شد. او شمشیر بلند پادشاه شیاطین را در دستش تکان داد و آن را در زمین فرو کرد: «پسرم، نگو که واقعاً نگران منی؟»

سوهو تماشا کرد که شمشیر با الکتریسیته‌ی آبی ترق ترق می‌کرد. او به یاد آورد که مادرش یک شکارچی رده‌ی S بود که با همان شمشیر یکی از پیروان ایثاریم را به دو نیم کرده بود.

هه‌این با شیطنت لبخند زد: «مطمئنی که موقعیت این رو داری که نگران من باشی؟ برگرد و برو یکم سطحت رو ببر بالا. تعجب می‌کنم که چطور می‌تونی با این سطحی که داری راحت بخوابی. وقتی برگردم، می‌خوام ببینم چقدر پیشرفت کردی.»

سوهو ناله‌ای کرد و واقعاً احساس ناامیدی کرد. (این تشویق‌ها کجا بودن، وقتی بچه بودم و بازی‌های ویدیویی انجام می‌دادم؟!)

حتی برو هم سر تکان داد و ظاهراً از حرف‌های او خوشحال بود: [حق با شماست. با اینکه فرمانروای جوان حداقل کمی از لارو مورچه قوی‌تر شده، اما هنوز نگران امنیتش هستم.]

سوهو آهی کشید و تصمیم گرفت بگذارد او برود. «پس حداقل بهت کمک می‌کنم دروازه‌ی گورستان ازدهایان رو پیدا کنی. بذار حداقل این کار رو برات انجام بدم.» به هر حال، او هم کارهایی داشت که باید برای مدتی آن‌جا می‌ماند، کارهای ناتمامی که باید انجام می‌داد.



\*\*\*

«هه‌این!» جت خصوصی آجین‌سافت در سواحل جزیره‌ی فاساد فرود آمد. جین‌هو به محض شنیدن خبر پیدا شدن هه‌این، از روی اقیانوس آرام پرواز کرده بود. او گریه می‌کرد. «وای خدای من! حتی فکرشم نمی‌تونم بکنم که چه مشکلاتی رو پشت سر گذاشتی! خیلی نگرانت بودم... وای خدای من!»

«ج‌جین‌هو، من خوبم. لطفاً گریه نکن...»

هه‌این به پشت سرش نگاه کرد، نگران، در حالی که آن مرد مانند یک کودک اشک می‌ریخت. کارمندانی که با او آمده بودند پشت سرش ایستاده بودند و از این رفتار عجیب مدیرعامل‌شان گیج شده بودند.

جین‌هو ظاهراً اصلاً به کارمندانش اهمیت نمی‌داد. «هه‌این، زن‌داداش عزیزم! همه‌چیز رو به یاد آوردم! جین‌وو، اون...»

«از سوهو شنیدم. درک می‌کنم. حالا دیگه گریه نکن!»

جین‌هو حق‌حق کرد. اشک‌هایش برای مدتی قطع نمی‌شد. از زمانی که خاطرات زندگی گذشته‌اش را به یاد آورده بود، فکر کردن به همه‌چیزهایی که جین‌وو به تنهایی پشت سر گذاشته بود، همیشه او را به گریه می‌انداخت و حالا مشخص شد که خاطرات هه‌این هم بازگشته‌اند و او حتی تا همین الان در یک سیاهچال عجیب گم شده بود. او فکر نمی‌کرد لحظه‌ای به اندازه‌ی این لحظه برای گریه کردن مناسب باشد. او ناله‌ای کرد و قصد داشت دوباره شروع به گریه کند.

«جین‌هو، لطفاً. تو یه مرد بزرگ‌سالی، پس مثل یه مرد بزرگ رفتار کن. مردم دارن نگاهت

می‌کنن.»



## تکرورکناروک

اما کاری از دستش برنمی‌آمد. در این لحظه، جین‌هو آن تاجر بی‌رحمی نبود که موفقیت افسانه‌ای نرم‌افزار آجین را رقم زده بود. او به آن جوان ساده‌دل بیست ساله‌ای بازگشته بود که سال‌ها پیش با لبخندی روی صورتش به دنبال جین‌وو می‌دوید.

هه‌این که کاملاً می‌دانست او چه احساسی دارد، سریع لبخندی زد و دست از تلاش برای متوقف کردن او از گریه برداشت.

چشمان پف‌کرده‌ی جین‌هو در نهایت به سوهو افتاد، که کنار هه‌این ایستاده بود. او گلوش را صاف کرد: «به هر حال، خیلی خوشحالم که می‌بینم سالمی. تو هم همین‌طور، سوهو.» او تلاش دیرهنگامی برای حفظ آبرویش در مقابل برادرزاده‌اش کرد، اما دیگر دیر شده بود.

سوهو فقط سرش را تکان داد. بعد از اینکه اشک‌های عمویش کمی خشک شد، او دلیل دعوتشان از او به جزیره را مطرح کرد. «به هر حال، عمو... می‌تونی بهمون یه کم پول قرض بدی؟»

«آه، درسته. می‌خوای حقوق انحصاری سیاهچال رودخانه‌ی یخی رو بخری؟»

«آره. زود با فروش آب چشمه‌ی جنگل پژواک بهت پشش میدم.»

نگاه جین‌هو حالا که بحث به کار کشیده شده بود، تغییر کرد. البته، چشمان پف‌کرده‌اش به او اجازه نمی‌دادند که کاریزمای همیشگی‌اش را داشته باشد.

قبل‌تر، سوهو به عمویش گفته بود که مادرش را پیدا کرده است و همچنین توضیح مختصری از وضعیت جزیره‌ی فاساد به او داده بود، که در حال حاضر با سیاهچال رودخانه‌ی یخی درگیر بود. نظر سوهو این بود که سیاهچال رودخانه‌ی یخی نمی‌توانست پاک‌سازی شود، چون هیولا‌های داخل آن نمی‌توانستند کاملاً نابود شوند. برای پاک‌سازی سیاهچال، باید کل قبیله‌ی الف‌های یخی، از جمله سیرکا را از بین می‌بردند. حالا که این گزینه دیگر ممکن نبود، باید به فکر یک برنامه‌ی جایگزین می‌بودند.

جین هو پرسید: «درسته. این قسمت رو متوجه شدم. الفهای یخی دوستان هه این هستن. البته، نمی‌تونیم اون‌ها رو بکشیم... پس چطوره اون‌ها رو به خارج از سیاهچال منتقل کنیم؟»

«یعنی بذاریم روی زمین زندگی کنن؟» انتقال الفهای یخی از سیاهچال به عنوان پاک‌سازی آن محسوب می‌شد، اما الف‌ها این گزینه را رد کرده بودند. سوهو این را به او اطلاع داده بود.

سیرکا گفت: «ما اصلاً چنین چیزی نمی‌خوایم. قبیله‌ی باروکا وظیفه‌ی دفاع از معبد فرمانروای ما رو داره. ما از جنگل بیرون نمی‌ریم.»

جین هو به الف یخی، که ناگهان ظاهر شده بود و به او خیره شده بود نگاه کرد و گفت: «اون خیلی بامزه‌ست. چی می‌گه؟» نحوه‌ی صحبت کردن او به زبان قومش برایش جالب بود، اما نمی‌توانست حتی یک کلمه را بفهمد. «به هر حال، پس نمی‌تونن منتقل بشن. اما تو می‌گی این آب چشمه‌ی جنگل پژواک، که یه پادزهره، ارزش داره؟»

«آره. این یه چشمه‌ی طبیعی، پس بعیده که تموم بشه.»

البته، حتی آب‌های زیرزمینی هم بی‌نهایت نبودند. ممکن بود چشمه در نهایت با گذشت زمان خشک شود. اما این موضوع در حال حاضر واقعاً مشکلی نبود.

جین هو با آرامش احتمالات را در ذهنش بررسی کرد: «همم... اگه مقدار زیادی از این آب رو یک‌باره به بازار بیاریم، فقط قیمت‌ها رو پایین میاره. فکر می‌کنم باید عرضه رو در حد متوسط نگه داریم و همچنین مشخص نیست که این پادزهر چقدر مؤثر باشه...»

توضیحات این کالا فقط گفته بود که با سم مبارزه می‌کند. آن‌ها باید یک‌سری آزمایش‌ها انجام می‌دادند تا ببینند این پادزهر چه سم‌هایی را خنثی می‌کند و چقدر مؤثر است. فهمیدن درست ارزش یک محصول قبل از بازاریابی آن، یک اصل اساسی در هر کسب‌وکاری بود. این فرآیند به نیروی انسانی، زمان و البته سرمایه‌گذاری زیادی نیاز داشت. این‌جا بود که مهارت‌های تجاری جین هو به کار می‌آمد.

## تکرور گناروک

«اما قبل از اون، سوهو، یه چیز رو بهم بگو. تو با شکارچی‌های انجمن لاشخور وارد سیاهچال شدی، درسته؟ اون‌ها هم نمی‌خواستن حقوق انحصاری رو داشته باشن؟» جین‌هو کنجکاو بود. عملیاتی که سوهو پیشنهاد داده بود، ساده و سودآور بود. فقط وارد سیاهچال شدن، مقداری آب چشمه بیرون آوردن و فروختن آن. او با خودش فکر کرد: (چرا انجمن لاشخور این همه پول آسون رو نمی‌خواد؟)

در آن لحظه، لورا، منشی توماس آندره، به آن‌ها نزدیک شد. «ما واقعاً ناامید شدیم، مطمئن باش. اما الف‌های یخی فقط به سونگ سوهو اجازه میدن به مسیر منتهی به چشمه در جنگل پژواک دسترسی داشته باشه.»

لورا واقعاً ناامید به نظر می‌رسید، اما برای الف‌های یخی، این تصمیم طبیعی بود. آب از معبد فرمانروای سابق یخبندان، مکانی ممنوعه برای غریبه‌ها، گرفته می‌شد. همچنین برای یک انسان معمولی بسیار سخت بود که از میان طوفان برفی جادویی عبور کند و راه خود را در جنگل پژواک پیدا کند. غریبه‌ها مجبور بودند از الف‌های یخی بخواهند خودشان به آن‌جا بروند و مقداری از آب چشمه را بیاورند.

لورا گفت: «الف‌های یخی فقط این کار رو برای سونگ سوهو یا چاه‌این انجام می‌دن.» آن‌ها دوستان الف‌ها بودند و توسط فرمانروای سابق آن‌ها به رسمیت شناخته شده بودند. «بنابراین، انجمن لاشخور می‌خواد به آقای سونگ یه پیشنهاد بده...»

«صبر کن.»

جین‌هو دستش را بالا برد تا حرف او را قطع کند. کارمندانش با بسته‌ای ضخیم از اسناد به سرعت به او نزدیک شدند.

لورا علی‌رغم میلش ترسیده بود. او نفس عمیقی کشید تا آماده شود.

(اون بدون جنگ تسلیم نمی‌شه، درسته؟)



آن مرد نابالغ با چهره‌ی پف‌کرده‌ای که جلوی زن برادرش گریه کرده بود، ناپدید شده بود. در عوض، جین‌هو دوباره به آن تاجر سرد و مدیرعامل تبدیل شده بود، که با نگاهی سرد به لورا نگاه می‌کرد.